

رسم الخط فارسی

گرفتار در کشمکش اختلاف نظر بزرگان

داریوش آشوری می‌نویسد: "کتاب‌آم"

شاملو می‌نوشت: "زنده‌گی" و "چنان زیبای‌ام من"

و بسیاری در این بلبشو سردرگمند، یا سردرگم‌اند. چه باید کرد؟

اختلاف نظر بر سر سرهم نویسی یا جدانویسی اختلاف تازه‌ای نیست. رسم الخط فارسی سالهاست که گرفتار چندگانگی شده و بزرگان هنوز در این مورد به اتفاق نظر نرسیده‌اند. بعضی از آنها آنچنان پشت به هنجارها کرده و قلم به ناهنجارها سپرده‌اند که گویی خط فارسی خطی است که همین چند سال پیش پا به عرصه نهاده و نیازمند نوآوریها و در عین حال تغییراتی بنیادین است. انگار نه انگار که فارسی عزیز میراثی است گرانبقدر و مشترک که از اعمال سلیقه‌های شخصی آسیب دیده و هویت خود را از دست می‌دهد. بدیهی است اصلاحات جزئی و منطقی آنها با اتفاق نظر در رسم الخط فارسی تا آن حد که خواندن را تسهیل کند و پیوستگی میان فارسی دیروز و امروز را حفظ کند مورد مخالفت هیچ یک از دوستان زبان فارسی نیست.



آرزو رسولی خبرنگار خبرگزاری مهر در همین زمینه پرسشهایی را با ابوالحسن نجفی در میان می‌گذارد و او ضمن مخالفت با جدانویسی با پاسخهایی که خود چون مقاله‌ای روشنگر است، اندیشه‌ها و دلواپسیهایش را بر زبان می‌آورد:

"ما سنت رسم الخط داشتیم. در متون قدیمی هست و می‌توانیم ببینیم. اختلافاتی هست اما اختلاف در همان حد چسباندن یا جدا کردن «تر» صفت تفضیلی است، یا استفاده از شکل نوشتاری «ی» به عنوان صامت میانجی به جای همزه، مثلاً در نامه‌ی پدرم. اما این اختلافات به اندازه اختلافات امروزی نیست. رسم الخط امروز یک بلبشوی واقعی است. این رسم الخط اصلاً مانع از مطالعه می‌شود. خود من با همه علاقه‌ای که به مطالعه رمان و داستان دارم، نمی‌توانم نوشته‌های امروز را بخوانم و مدت‌هاست هیچ رمان و داستانی نخوانده‌ام، مگر آنکه تکلیفی بر عهده‌ام باشد و اظهارنظری از من خواسته باشند. واقعاً خواندن این رسم الخط برایم شکنجه است. با این رسم الخط چه می‌کنند. ما با اجازه‌ای که دادیم که در رسم الخط دخالت شود، هر کس حق خود می‌داند که دخالت بکند و اجتهاد کند که چطور باید نوشت. نتیجه آنکه دو نفر مثل هم نمی‌نویسند و رسم الخط واحدی نداریم. کسانی که قصدشان خدمت بود، چه خدمتی کردند؟ کسانی که می‌خواستند خط فارسی را اصلاح کنند، آن را خرابتر از آنچه بود کردند. اصلاً یک نکته کلی‌تر بگویم: این خط فارسی اصلاح‌پذیر نیست.

این خط اشکالات اساسی دارد. مثلاً حروف «ب» و «ر» را در نظر بگیرید. «ب» به حرف قبل و بعد از خود می‌چسبد. «ر» به حرف قبل از خود می‌چسبد. به حرف بعد از خود نمی‌چسبد. در این میان، همزه را هم داریم که در بعضی موارد به حرف قبل از خود نمی‌چسبد و به حرف بعد از خود می‌چسبد. رسم الخطی که از اول هیچ منطقی جز قرارداد بر آن حاکم نیست و با غیرمنطق سروکار دارد، ما می‌خواهیم آن را منطقی کنیم. آیا امکانش هست؟ آیا آن را خرابتر نمی‌کنیم؟ مثالی برایتان می‌آورم: «کتاب من» از سه واحد معنایی تشکیل شده: کتاب، من و حرف اضافه. «کتابم» از دو واحد معنایی: کتاب و ضمیر متصل فاعلی اول شخص مفرد، و دیگر حرف اضافه ندارد. وقتی «کتابم» را «کتاب‌ام» بنویسیم، مرتکب یک اشتباه می‌شویم و یک همزه را در تلفظ وارد می‌کنیم و می‌خوانیم: Ketâb- 'am. در حالی که همزه‌ای در این کلمه وجود ندارد و «ب» در کتاب به am می‌چسبد. فرق این دو از نظر تلفظی یک همزه است. مقایسه کنید با «رفتم» و «رفته‌ام» که فرقی از نظر تلفظی یک همزه است اما دو زمان مختلف و دو معنای مختلف را بیان می‌کنند. با وارد کردن این همزه اشتباه تلفظی ایجاد شده است. مثال دیگری می‌آورم: وقتی «کتابمان» را «کتاب‌مان» بنویسیم، سه واحد معنایی به جای دو واحدی که در اصل باید باشد ایجاد می‌کنیم: کتاب + کسره اضافه + مان. مقایسه کنید با

«کتاب ما» که از سه واحد معنایی تشکیل شده: کتاب + کسره اضافه + ما. در حالی که «مان» ضمیر متصل است و کسره اضافه پیش از آن ندارد. در اینجا با اضافه کردن کسره اضافه، دچار اشتباه نحوی می‌شویم و کسره اضافه‌ای را وارد می‌کنیم که علامت مضاف و مضاف‌الیه است، در حالی که «مان» در کتابمان مضاف‌الیه نیست، ضمیر متصل فاعلی اول شخص جمع است. و بسیاری موارد دیگر.

همه کسانی که بر جدانویسی اصرار می‌ورزند، دو استدلال دارند: یکی آنکه خواندن (= تلفظ) با نوشتن مطابقت پیدا کند و دیگر آنکه شاگردان مدرسه آسانتر یاد بگیرند. اما من تردید دارم که اگر جدا بنویسم بهتر بفهمند. آنها به سابقه زبان توجهی ندارند و استدلال می‌کنند که ما وقتی «زنده» را به شاگرد یاد دادیم، شاگرد متوجه نمی‌شود که این کلمه با «زندگی» ارتباط دارد. پس چه دلیلی دارد «ه» را برداریم. و همه استدلالشان این است که شاگرد مدرسه‌ای زودتر بفهمد. گویی ما باید رسم الخط خود را بر مبنای درک دانش‌آموزان مدرسه ابتدایی استوار کنیم. اما حرف ما این است که اگر یک بار شاگرد یاد گرفت «زنده» و «زندگی» را چگونه بنویسد، دیگر نه اشتباهی برایش پیش می‌آید و نه گرفتاری. فقط ممکن است ابتدا کمی تعجب کند. همان‌طور که خود ما هم یاد گرفتیم. آیا بچه‌ها اینقدر ابله‌اند که نتوانند بفهمند «زنده» و «زندگی» ریشه‌ای مشترک دارند و ما باید حتماً لقمه را بجویم و در دهانشان بگذاریم؟ در مورد «ها»ی جمع هم همین استدلال را دارند. بله. اگر «کتاب‌ها» بنویسیم، شاگرد فوراً می‌فهمد اما «کتابها» را بلافاصله نمی‌فهمد، بعد از اندکی تفکر می‌فهمد. همه ما هم همین‌طوری یاد گرفتیم. حالا چرا نگذاریم دانش‌آموز اندکی تفکر کند و یاد بگیرد؟ مضافاً بر اینکه وقتی با چشم می‌خوانیم، اجزاء را اینچنین از هم جدا نمی‌کنیم. شکل کلمه را می‌بینیم و چشممان یاد گرفته که مثلاً این کلمه را «کتابها» بخواند.

سری به وب لاگ داریوش آشوری می‌زنیم و در آنجا به پاسخ او به شخصی که او را در جریان اظهارنظر دکتر نجفی گذاشته برمی‌خوریم: "درود و بدرود... جز تکرار همان حرف قدیمی چیز تازه‌ای در آن نیست. حرف قدیمی هم این است که خط فارسی «تصویری» است و، در نتیجه، به هیچ چیزی در آن دست نباید زد! در این مورد باید در مجال دیگر حرف بزنم. اما همین قدر اشاره کنم که من بر اساس ساختار الفبایی خط فارسی، برای کارکرد بهتر آن در شرایط کنونی پیشنهادهایی کرده‌ام که در دو مقاله درباره‌ی خط فارسی در کتاب «بازاندیشی

زبان فارسی» آمده است. خط فارسی با همه کم - و - کاستی های تک نویسه (گرافیم) های اش یک خط الفبایی ست. درست است که قاعده های سر - هم - نویسی و جدانویسی تک نویسه ها شکلی به کلمات می دهد، اما از آن خط «تصویری» نمی سازد. خط تصویری خط ایده نگار است. مثل خط چینی. به همین دلیل در یک قرن اخیر، به ویژه از نظر سر - هم - نویسی و جدا - نویسی اصلاحات فراوان و درستی در خط فارسی شده است (نگاه کنید به همان دو مقاله) که استاد نجفی و دیگران هم به کار می بندند. بنابراین، بهتر است اجازه بدهند که این اصلاحات بیشتر برود. اگر چه رفتار خلاف عادت مدتی سبب آشفتگی بشود. با استفاده از منطق همین خط «بی منطق» می شود آن را برای کاربردهای بسیار گوناگون تر و پیچیده تر امروزی رساتر و کاراتر کرد، و نه تنها برای بچه های مدرسه، چنان که ایشان گمان می کنند.

گفتنی است در همین شماره مترجم در نوشتاری دیگر - نقد چنین گفت زرتشت - دکتر خزاعی فر به نقد دیدگاه داریوش آشوری پرداخته است.